

عبید زاکانی

نویسنده : فاطمه عسگری

۵۶

مولانا نظام الدین عبید زاکانی قزوینی ، از شاعران و نویسندگان متفکر و منتقد بزرگ در سده هشتم هجری است که در زاکان قزوین متولد شده است . وی از خاندان زاکانیان است ، و زاکانیان ، تیره ای از عرب بنی خَفَاجَه بودند که به ایران مهاجرت کرده و در قزوین ساکن بوده اند . از گفته حمدالله مستوفی درباره او ، ۱ چندین نکته را می توان استنباط کرد.

۱ . عبید در آغاز کار ، جزو صدور (صاحب منصبان) و وزرا بوده است؛ چرا که «صاحب معظم» عنوانی است که در تاریخ اسلام و ایران ، به وزرا و صدور و یا کسانی که در ردیف آنان بوده اند ، داده می شده است.

۲ . حمدالله مستوفی ، «تاریخ گزیده» را به سال ۷۳۰ ق ، تألیف کرده است ، و این ، نشان می دهد که در این تاریخ ، عبید ، شهرت به سزایی داشته است.

۳ . همین عبارت ، ضمناً نشان می دهد که عبید ، دست کم در دهه اول سده هشتم ، متولد شده است.

۴ . همین طور از عبارت مستوفی استنباط می شود که وضع زندگانی او در آغاز حیات ، به سبب انتساب به دودمانی اصیل و متمکن ، خوب بوده است؛ ولی بعدها به سبب دگرگونی های روزگار و شاید به علت اشتغال به شاعری و نویسندگی ، آن هم از نوع متعهدانه و انتقادی - که نتیجه ای جز محرومیت به بار نمی آورد - ، به عُسرت و تنگدستی افتاده ، کارش چنان سخت شده که در طلب جوان مردی می بوده است تا او را «از غمِ قرض ، برهاند» ۲ .

قصه درد دل و غصه شب های دراز

صورتی نیست که جایی بتوان گفتن باز ۳ .

عبید از نوابغ بزرگان ایران و تا اندازه ای شبیه به ولتر (نویسنده بزرگ فرانسوی) است . از تألیفاتی که از او باقی است ، معلوم است که منظور او ، بیشتر انتقاد به معاصر و سنت های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی روزگارش به زبان هزل و طبیعت بوده است ۴ .

به مُزاحم نگفتم این گفتار

هزل بگذار و جد ازو بردار ۵.

وفات عبید در سال ۷۷۲ ق ، اتفاق افتاد ۶.

انگیزه های طنز عبید

برای آن که اسباب و انگیزه های بروز سبک طنزآمیز و انتقادی عبید و شأن انحصاری او از این حیث در ادبیات فارسی روشن گردد ، باید قرن ها به عقب برگشت و ذهن را متوجه و محصور به قرن هشتم قمری و اوضاع و احوال آشفته ، مصائب و آلام اجتماعی ، مفاسد اخلاقی ، بی عدالتی ها و ستمگری های حکام بیگانه از فرهنگ و جابران بی اخلاق و مردم ستیز و کینه توز آن عصر و زمان نمود تا به خوبی ، به مفهوم و مصداق آنها پی برد ۷. آنچه مسلم است ، چنان که گفتیم ، منظور عبید ، عمدتاً انتقاد از وضع موجود اجتماعی و برانگیختن جامعه و معاصران خویش به اصلاح نگاه و رفتارشان در زندگی فردی و اجتماعی است.

خصوصیات آثار عبید

دو ویژگی مهم در آثار عبید وجود دارد : یکی ابتکار و دیگری فصاحت . در تاریخ ادبیات ایران ، عبید ، نخستین کسی است که به سبکی خاص به انتقاد از اوضاع اجتماعی پرداخته و بدین شکل ، رسالاتی نگاشته است.

بنابراین ، افتخار ابداع «انتقاد اجتماعی» در ادبیات ایران ، اصولاً متعلق به عبید زاکانی است.

نثر عبید نیز خیلی روان و شیرین و مستحکم و منسجم است . عبید ، در نثرنویسی ، پیرو سعدی است . در داستان های او ، در پندهای او ، و به طور کلی در همه نثرهای عبید ، به زحمت می توان یک کلمه زاید پیدا کرد . قدرت و مهارت عبید در نثر ، به قدری آشکار است که جز سعدی ، فصیح تر از او سراغ نداریم . عبید در عین این که به شیوه سعدی چیز می نویسد ، مقلد نیست . هنر او اختصاص به خود او دارد . هیچ وقت به عمد ، سجع به کار نبرده و معنا را فدای لفظ نکرده است . بر روی هم ، کلام او ساده و بی تکلف و بی پیرایه است : «قزوینی ای به بغداد رفته بود . پرسیدند در آن جا چه می کردی؟ گفت : عرق!» ۸.

آثار عبید

۱. اشعار جدّی شامل قصایدی که در مدح رکن الدین عمیدالمک ، وزیر شاه شجاع و سلطان اویس جلایری ؛

۲. مثنوی «عشاق نامه» ؛

۳. کتاب «نوادر الأمثال» به عربی که کتابی است جدی در امثال و حکم و اشعار و اقوال حکما ؛

۴. کتاب «اخلاق الأشراف» که بی تردید ، بهترین کتاب عبید و اثری است انتقادی که طرز فکر و اخلاق بزرگان (و به اصطلاح :اشراف) عصر وی را مجسم می کند ؛

۵. رساله «صد پند» که طنزآمیز و انتقادی است ؛

۶. رساله «تعريفات» که آن را «ده فصل» هم می گویند .

۷. اشعار هزل و تضمینات و قطعات هزلیه و هجویه او ؛

۸. قصیده انتقادی «موش و گربه» که گویا عبید ، در تنظیم آن ، به وضع شیراز و کرمان در زمان امیر مبارزالدین و ریاکاری او و بزرگان عصر او نظر داشته است ؛

۹. «مکتوبات قلندران» که شامل دو نامه است از نوع نامه هایی که قلندران زمان عبید به یکدیگر می نوشته اند ؛

۱۰. «فالنامه بروج» که رساله مختصری است در گرفتن فال از روی بروج - به نثر - که در آخر هر فالی یک رباعی نیز آورده است . در این رساله ، عبید ، کتاب های فالنامه و احکام و طوابع را مورد استهزا قرار داده است ؛

۱۱. «فالنامه وحوش» . این رساله ، شامل شصت رباعی است و درباره هر یک از پرندگانی که مردم ، آنها را به فال نیک می گیرند ، گفتگو می کند ؛

۱۲. رساله دلگشا» حکایاتی است که هر یک از آنها نماینده عکس العمل روح هنرمندانه و صاحب ذوقی ، در مقابل انحرافات اخلاقی بزرگان است .۹

نمونه ای چند از حکایات «رساله دلگشا»

۱. مولانا رکن الدین ابهری از مولانا غیاث الدین پرسید که : یخ سلطانیه سردتر است یا یخ ابهر؟ گفت : «مولانا! این سؤال تو از هر دو سردتر است».۱۰

۲. طفیلی را گفتند : «اشتها داری؟». گفت : «من بیچاره ، خود ، در جهان ، همین یک متاع دارم».۱۱

۳. گران جانی به پرسش بیماری رفت و دیر بماند . بیمار گفت : «از بسیاری کسانی که به دیدنم می آیند ، آزاده شوم . «گران جان گفت : «برخیزم و در بندم؟» گفت : «آری؛ اما از بیرون».۱۲

۴. قزوینی ای پای راست بر رکاب نهاد و سوار شد . رویش از کفل اسب بود . او را گفتند : «باژگونه بر اسب بنشسته ای» . گفت : « من باژگونه ننشسته ام ؛ اسب ، چپ بوده است» . ۱۳.

۵. قزوینی ای را پسر در چاه افتاد . گفت : «جان بابا به جایی مرو تا من بروم و رسن بیاورم و تو را بیرون کشم» . ۱۴.

۶. شخصی تیری به مرغی انداخت . خطا کرد . رفیقش گفت : « احسنت!» . تیرانداز بر آشت که : «به من ریشخند می کنی؟» . گفت : «نه؛ می گویم احسنت ؛ اما به مرغ!» . ۱۵.

۷. عربی را گفتند : «شوربای گرم را چه نامند؟» . گفت : «کله جوش» . گفتند : «چون سرد شود ، آن را چه خوانند؟» . گفت : «ما امانش ندهیم که سرد شود» . ۱۶.

۸. قزوینی ای انگشتی در خانه گم کرد . در کوچه می جست . گفتند : «کجا گم کردی؟» . گفت : «در خانه» . گفتند : «آن را در کوچه می جویی؟» گفت : «خانه ، تاریک است» . ۱۷.

۹. اعرابی ای نماز را کوتاه می کرد . گفتندش : «این پسندیده نیست» . گفت : «طرف ، بزرگوار است» . ۱۸.

۱۰. مجوسی ای را گفتند : «إنا لله وانا اليه راجعون ، چه باشد؟» گفت : «من تفسیر آن ندانم ؛ اما این قدر می دانم که در مهمانی و عروسی و مجلس انسش نگویند» . ۱۹.

۱۱. مسعود رمال ، در راه به مجدالدین همایون شاه رسید . پرسید که : «در چه کاری؟» گفت : «چیزی نمی کارم که به کاری آید» . گفت : «پدرت نیز همچنین بود . هرگز چیزی نکشت که به کار آید» . ۲۰.

۱۲. شخصی با دوستی گفت : «مرا چشم ، درد می کند . تدبیر چه باشد؟» . گفت : «مرا پارسال دندان درد می کرد ، برکندم» . ۲۱.

۱۳. شخصی دعوی نبوت می کرد . او را پیش خلیفه بردند . خلیفه از او پرسید که : «چه معجز داری؟» . گفت : «معجز من آن است که این زمان ، هر چه شما را در دل می گذرد ، مرا معلوم است» . گفت : «ما را در دل ، چه می گذرد؟» . گفت : «در دل ، شما را می گذرد که من دروغ می گویم» . ۲۲.

۱۴. عربی با پنج انگشت می خورد . او را گفتند : «چرا چنین می خوری؟» . گفت : «اگر به سه انگشت لقمه برگیریم ، دیگر انگشتانم را خشم آید» .

دیگری را گفتند : «چرا با پنج انگشت لقمه برگیری؟» . گفت : «چه کنم که بیش از اینم انگشت نباشد» . ۲۳.

۱۵. قزوینی ای در حالت نزع ، وصیت کرد که : «در شهر ، کرباس کهنه بطلبید و کفن من سازید» . گفتند :
«غرض چیست؟» . گفت : «تا چون منکر و نکیر بیایند ، پندارند که من مرده کهنه ام . پس زحمت من ندهند»
۲۴.

سخن آخر : ده اندرز دلنشین از رساله «صد پند»

۱. ای عزیزان ، عمر ، غنیمت شمیرید.

۲. وقت از دست مدهید.

۳. عیش امروز به فردا میندازید.

۴. روز نیک به روز بد مدهید.

۵. زمان ناخوشی را به حساب عمر مشمرید . ۲۵.

۶. خود را تا ضرورت نباشد ، در چاه میفکنید تا سر و پای ، مجروح نشود.

۷. هزل ، خوار مدارید و هزالان را به چشم حقارت منگرید . ۲۶.

مُلاّی رومی در این وادی گفته است:

هزل ، تعلیم است ، آن را جد شنو

تو مشو بر ظاهر هزلش گرو

هر جدی ، هزل است پیش هازلان

هزل ها جد است پیش عاقلان!

و این آیه شریفه نقل شده است که : «و خدا را باک و ملاحظه از آن نیست که به پشه کوچک و چیزی بزرگ تر
از آن ، مَثَل زند» . ۲۷.

۸. مردم خوش باش و سبک روح و کریم نهاد و قلندر مزاج را از ما ، درود دهید . ۲۸.

۹. جوانی به از پیری ، و صحت به از بیماری ، و توانگری به از درویشی ، و هشیاری به از دیوانگی دانید . ۲۹.

۱۰. زنه‌ار که این کلمات ، به سمع رضا در گوش گیرید که کلام بزرگان است و بدان کار بندید . ۳۰

نام عبید ، کی رود از یاد اهل دل

چون گفته های نازک او یادگار اوست.

۱. تاریخ گزیده ، حمدالله مستوفی ، تصحیح : عبد الحسین نوایی ، تهران : امبیر کبیر ، ۱۳۶۴ ، ص ۸۰۵.

۲. اخلاق الأشراف ، عبید زاکانی ، تصحیح و توضیح : علی اصغر حلبی ، تهران : اساطیر ، ۱۳۷۴ ، ص ۱۰.

۳. کلیات عبید زاکانی ، تصحیح : پرویز اتابکی ، تهران : زوآر ، ۱۳۷۹ ، ص ۸ .

۴. جاودانه عبید زکانی ، محسن قشمی ، تهران : ثالث ، ۱۳۸۰ ، ص ۲۰.

۵. کلیات عبید زاکانی ، ص ۸ .

۶. گنج سخن ، ذبیح الله صفا ، تهران : ققنوس ، ۱۳۷۴ ، ص ۵۳۵ .

۷. کلیات عبید زاکانی ، ص ۳۸.

۸. جاودانه عبید زاکانی ، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

۹. همان ، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

۱۰. کلیات عبید ، ص ۴۸۴.

۱۱. همان ، ص ۴۳۴.

۱۲. موش و گربه و گزیده ای از حکایت ها ، عبید زاکانی ، تهران : سکوت ، ۱۳۸۰ ، ص ۲۹.

۱۳. کلیات عبید زاکانی ، ص ۴۳۹.

۱۴. همان ، ص ۴۳۵.

۱۵. همان ، ص ۴۷۱.

۱۶. همان ، ص ۴۱۸.

۱۷. همان ، ص ۴۵۶.

۱۸. موش و گربه و گزیده ای از حکایت ها ، ص ۳۴.

۱۹. کلیات عبید زاکانی ، ص ۴۱۰.

۲۰. همان ، ص ۴۴۲.

۲۱. همان ، ص ۴۳۸.

۲۲. همان ، ص ۴۵۹.

۲۳. همان ، ص ۴۱۷.

۲۴. همان ، ص ۴۷۴.

۲۵. جاودانه عبید زاکانی ، ص ۲۸۵.

۲۶. همان ، ص ۲۸۸.

۲۷. سوره بقره ، آیه ۲۶.

۲۸. جاودانه عبید زکانی ، ص ۲۸۵.

۲۹. همان ، ص ۲۸۷.

۳۰. همان ، ص ۲۸۸.